

اروپائیمها و زیارت حرم مطهر حضرت رضا

لاردرگزین سیاستمدار معروف انگلیسی که در ۱۳۰۶ ه. ق. مقارن با سفر سوم ناصرالدین شاه به ایران آمده است می نویسد فریزرواستویک و کونولی والکساندر بورنس و فریه و پرفسور و امبری و کلنل دالماج و ادنون از نزدیک حرم مطهر حضرت رضا را زیارت کرده اند.

* * *

فریزر انگلیسی در سالهای ۱۸۳۳ و ۱۸۳۴ میلادی در نقاط مختلف ایران به سیروسایاحت پرداخته و سفرنامه او یک هزار صفحه به نام «از استانبول به طهران» در ۱۸۳۸ در دو جلد به طبع رسیده است. این فریزر همان کسی است که پس از جلوس محمدشاه به تخت سلطنت و فرار رضاقلی میرزا و نجف قلی میرزا والی و تیمور میرزا پسرهای حسینعلی میرزا فرمانفرما به انگلستان، مترجم و مهماندار آنان بود و بعد هر سه شاهزاده فراری را از راه آلمان و اطریش و بالکان به استانبول برد و از آنجا آنها را به بغداد فرستاد و برای هر یک سالی دوهزار لیره مقرری معین کرد. فریزر که خلاصه نوشتهجات او را در باره خراسان محمدحسن خان اعتماد السلطنه در کتاب مطلع الشمس ترجمه و نقل کرده است.

میگوید: «وقتی که من به مشهد رفتم حسن علی میرزا حاکم خراسان بود و میرزا موسی وزیر او (مقصود حسن علی میرزا شجاع السلطنه برادر اعیانی حسین علی میرزا فرمانفرما پسر فتحعلی شاه است که در اوایل سلطنت محمدشاه او را کور و مدتی در قلعه اردبیل زندانی کردند. میرزا موسی هم منظور میرزا موسی نایب رشتی است که پس از قشون کشی عباس میرزا نایب السلطنه به خراسان در دستگاه عباس میرزا به خدمت اشتغال جست) ابتدا من در خانه میرزا موسی منزل داشتم و بعد به جای دیگر نقل مکان کردم.»

«یک روز میرزا موسی مرا به حضور شاهزاده برد یعنی چون شاهزاده شنیده بود که من یک دستگاه دوربین دارم مرا احضار کرد تا دوربین را تماشا کند. پس از این که اطمینان حاصل شد که حسن علی میرزا به من اذن جلوس خواهد داد به اتفاق میرزا موسی به منزل او رفتم و شاهزاده مرا در مقابل میرزا عبدالوهاب منجم باشی جای داد. یک روز هم به دیدن میرزا عبدالجواد مجتهد پسر میرزا مهدی پیشوای روحانی مشهد رفتم. فرش اطاق او منحصر به بوریا بود و مردم به او خیلی احترام می کردند.»

«می گویند شاهرخ میرزا از ترس آقا محمد خان قاجار جواهرات خود را به میرزا عبدالجواد و برادرانش سپرد و پیازمکننت سرشار فعلی این سه برادر از آنجا ریشه کرده است... در مشهد میرزا یوسف نامی را دیدم که به زبان انگلیسی تکلم می کرد و این موضوع برای من اسباب تعجب بود زیرا ابدأ به فکرم خطور نمی نمود که در آنجا کسی به زبان انگلیسی آشنائی داشته باشد. پس از تحقیق معلوم شد که وی در شهر بمبئی در خدمت دولت انگلیس بوده و در آن دستگاه زبان انگلیسی را فرا گرفته است. من از این پیش آمد بسیار خوش وقت شدم و با خود گفتم که زبان دانی این شخص به کار من مفید خواهد بود. وقتی که با میرزا یوسف گرم صحبت بودم سید حسن که یکی از خدام حضرت رضاست از در درآمد و پس از گفتگو های متفرقه گفت حالا حرم خلوت است و اگر خواسته باشید به زیارت بروید خطری نخواهد داشت. من فوراً بالا پوش خود را برداشتم و به دنبال او به زیر گنبد طلا مشرف شدم و باید اعتراف کنم که تا آن تاریخ بنائی به این عظمت و شکوه ندیده بودم. قبل از ورود به حرم به پیروی از راهنمای خود تعظیم کردم و با او اذن دخول خواندم. البته من بسیار مایل بودم که قدری بیشتر در آن رواق مقدس توقف کنم اما چون رفته رفته تعداد جمعیت رو به افزایش می نهاد و اهمه مرا برداشت که میباید مرا به جرم این که عیسوی هستم مورد ضرب و شتم قرار دهند. به همین سبب از حرم خارج و به اتفاق راهنمای خود شتابان از چشم انداز مدرسه میرزا جعفر دور شدم.»

«پس از چند روز ورود من در همه جا شایع شد و چنانچه من قبلاً به زیارت حرم نرفته بودم دیگر چنین سعادت نصیب نمی گردید. یک روز میرزا عبدالجواد مجتهد به بازدید من آمد و به تدریج خصوصیت ما زیاد شد. مجتهد شهادتی به زبان من جاری کرد و بعد چون مسلمان شده بودم دخول به صحن و حرم مطهر دیگر اشکالی نداشت و به همین جهت به اتفاق میرزا عبدالجواد یک دفعه دیگر به زیارت حرم رفتم و با فراغ خاطر و بدون تشویش همه جا را تماشا کردم.»

عبدالله مستوفی نیز راجع به جواهرات شاهرخ میرزا و روابط او با یکی از روحانیون مشهد شرحی نوشته است که خلاصه آن به نظر خوانندگان میرسد :

«جواهرات طلا و نقره ای را که نادرشاه از هندوستان به ایران آورده است به یک میلیارد اشرفی و به نرخ امروز چهارصد پانصد میلیارد ریال متجاوز تخمین کرده اند گذشته از این، طلاهای ادوار قبل هم البته در دست مردم بوده و حرص نادرشاه آنها را هم جمع آوری کرده است. ولی بعد از این پادشاه اخلاف او بر سرسلطنت خیلی با هم زد و خورد کردند و چند بار سلطنت این دست و آن دست گشت و در هر نقل و انتقالی مقداری از این طلاها و جواهرات متفرق شد و از میان رفت. کریم خان زند هم که پول راجز برای کارگشائی نمی خواست و به جواهر و تجمل هیچ معتقد نبود علاقه ای به جمع آوری آنها نشان نداده بود. اما شاه قاجار با این که در عدم علاقه و تمیل به تجمل بی علاقه تر بود در جمع آوری سرآمد تمام مردمان مسک و باریک بین بین جهان به شمار می آمد. بنابراین هر جا از این خواسته بوئی می برد سر وقت

دارنده آن می‌رفت و تادانه آخر را ضبط نمی‌کرد آرام نمی‌گرفت و با این که جواهر هیچ استعمال نمی‌کرد و سرور خود را به احجار کریمه نمی‌آراست عشق شبیه به جنونی به جواهر داشت .

«آقا محمدخان برای دست به سر کردن شاهزاده نادری که کریم خان زند بواسطه رعایت حق نمک نادرشاه او را در خراسان باقی گذاشته بود سفری به مشهد مقدس رفت. مأمورین شاه قاجار شاهزاده نادری نایب را برای تقدینه و جواهرات نادرشاه به شکنجه گرفتند . کس و کار شاهزاده یکی از علمای بانفوذ و حیثیت شهر را شفیع قرار دادند و بشاه پیغام فرستادند که این پیرمرد عاجز چیزی ندارد و اگر از جواهر و تقدینه چیزی موجود داشت و نمی‌خواست تقدیم کند ما برای استخلاص او خودمان دقینه‌های او را نشان می‌دادیم.»

«این شخص روحانی میگوید اول شب بود که نزد آقا محمدخان رفتم و پرده که به یک سوشد وارد اطاق گشتم دیدم سفره‌ای در وسط اطاق گسترده است و مقدار زیادی جواهر سواره و پیاده در وسط آن تل کرده اند که درخشندگی آن با آتش بخاری مسابقه میکند. شاه در کنار سفره نشسته و چند دانه درشت کنارش چیده و در روشنائی شمع مشغول تماشای آن‌ها بود. آقا محمد خان مرا پهلوی خود نشانند و انگشتری یا قوت کوچک خوش آب‌ورنگی که در دست من بود با وجود کمی روشنائی اطاق توجه او را جلب کرد و از من پرسید نگین انگشتر شما چیست ؟ گفتم یا قوت کوچک کم‌بهای است و از دست خود خارج کرده برای تماشا به دستم دادم. وی مثل یک نفر جواهر شناس زبردست انگشتر مرا با یا قوت‌های خود یکی یکی سنجید و گفت این انگشتر شما از آن‌هاست که برای محک و سنجش سایر جواهرات هم‌رنگ خود خیلی خوب است. شاید مقصود او از این جمله این بود که من انگشتر خود را تقدیم کنم ولی من متوجه منظور او نشدم و پیغام کس و کارش را به او رساندم . شاه قاجار گفت شما در این ادعا چه عقیده دارید ؟ آیا راست می‌گویند ؟ گفتم دلیلی بر خلاف گفته آن‌ها ندارم . خندید و گفت کدام دلیل (با اشاره به جواهرات سفره) از این‌ها محکم‌تر ؟ امروز این قدرش را بروز خواهید داد !!!»

«من از این که حامل پیام بر خلاف واقعی شده و شفاعت بی‌موردی کرده بودم بسیار ملول گشتم و ساکت نشستم بطوری که انگشتر از یادم رفت. اما شاه تصور کرد من برای انگشتر پاسفت کرده‌ام و برای اینکه مرا از انتظار بیرون بیاورد از جلو بخاری سیخی برداشت و بوسیله آن با کمال مهارت نگین کوچک یا قوت انگشتر را از نگین دان خارج و میان تل جواهرات خود پرتاب کرد و حلقه آن را بدست من داد و گفت ، یک عقیق خوش‌رنگ پیدا کنید و به این حلقه نصب و دست نمایند برای شما انگشتر عقیق مناسب‌تر است و این جمله بمنزله اجازه مرخصی من بود . فردا شنیدم شاه رخ باقی جواهرات را بروز و تادانه آخر تحویل داده است.»

لازم است تذکر داده شود که از اروپائیان سابق الذکر یکی دوسه نفر متنکراً وارد حرم مطهر شده و مابقی جرئت نکرده اند که از صحن تجاوز کنند. استویک یکی از مأموران دولت انگلیس است که اوایل ۱۸۶۰ میلادی از لندن حرکت نمود و از راه استانبول و طرابوزان و تفلیس به ایران آمد و در اکتبر ۱۸۶۰ وارد طهران گردید.

وی که در پنجم اوت ۱۹۶۲ عازم خراسان شده است در سفرنامه خود می نویسد: «در این تاریخ میرزا جعفر خان مشیرالدوله متولی باشی آستان قدس رضوی بود که از تربیت شدگان انگلستان است و انگلیسی را با این که حالا بواسطه کھولت سن تا اندازه ای فراموش کرده است باز بخوبی حرف می زند....»

مشیرالدوله يك روز مرا احضار کرد تا پیرامون اوضاع خراسان گفتگو کند و بعد از ختم مذاکرات مرا بدیدن آشپزخانه حضرت رضا برد که برای زوار غذا تهیه میکند. آشپزخانه حضرت رضا در روز به هشتصد نفر شام و ناهار می دهد. روز شانزدهم اکتبر مشیرالدوله بوسیله یکی از محارم خود پیغام داد که اگر من مایل باشم او حاضر است مرا به تماشای حرم مطهر حضرت رضا ببرد. من با کمال تشکر این دعوت را پذیرفتم در صورتی که میدانستم خارجی ها مأذون نیستند به داخل حرم قدم بگذارند. در حال مشیرالدوله مرا به داخله حرم برد و خوب همه جا را تماشا کردم. از قضا شب جمعه و ازدحام مردم زیاد بود و همه تعجب می نمودند که چرا مشیرالدوله به انجام چنین امر خطیری تن در داده است. من چون متوحش و هراسان بودم و بیم آن داشتم که مردم آسیبی بمن وارد آورند با اجازه مشیرالدوله به عجله روانه منزل شدم و روز بعد به منظور جلو گیری از هیجان و آشوب عمومی شهر را ترك و به اردوی سلطان مراد میرزا احسام السلطنه که در چند فرسنگی خارج مشهد بود عزیمت نمودم.»

وامبری اصلاً اهل مجارستان بود و به چندین زبان اروپائی آشنائی داشت و در اوایل جوانی به استانبول رفت و در فرا گرفتن السنه شرقی اشتغال جست. ارمی نیوس وامبری در ۱۸۶۳ به طهران آمد و مدتی در سفارت امپراطوری عثمانی بود و از این جا همراه يك قافله بخارائی که از مکه معظمه مراجعت کرده بود بالباس فقر و درویشی پیاده به راه افتاد و قسمت وسیعی از آسیای مرکزی را سیاحت نمود. وامبری بعد از قریب دو سال خود را به لندن رسانید و اطلاعاتی را که جمع آوری نموده بود در اختیار پالمستون صدراعظم دولت انگلیس قرارداد. سفرنامه او بنام «درویشی دروغین» به زبان فارسی ترجمه شده است.

کونولی نیز یکی از عمال دولت انگلیس است که متعاقب مأموریت استودارت به بخارا رفت. در ۱۸۳۸ میلادی که افغانستان بوسیله نیروی نظامی انگلیس ها اشغال شد

این دو نفر به منظور جلب مساعدت امیر بخارا نزد او رفتند اما بعد که انگلیسی‌ها شکست خوردند هر دو به حکم امیر بطرز فجیعی به قتل رسیدند .

الکساندر بورنس یکی دیگر از مأموران انگلیس است که در ۱۸۳۲ با لباس مبدل به بخارا و پنج سال بعد مأمور افغانستان شد و کهندل خان امیر قندهار را که متمایل بدولت ایران بود مورد تهدید قرارداد .. الکساندر بورنس در این تاریخ معاون سرویلیام مکنوتین نماینده سیاسی دولت انگلیس بود . در نوامبر ۱۸۴۱ که مردم افغانستان علیه قوای اشغالگر قیام کردند جماعتی از اهالی کابل به خانه الکساندر بورنس هجوم آوردند او و برادرش را به قتل رسانیدند . سرویلیام مکنوتین نیز در همین تاریخ به دست محمداکبر خان پسر دوست محمد خان کشته شد .

فریه یکی از صاحب‌منصبان ارشد دولت فرانسه است که در ۱۸۳۹ هنگام مأموریت حسین‌خان آجودان‌باشی به کشورهای اروپائی برای تعلیمات نظامی استخدام و عازم ایران شد . فریه تا ۱۸۴۳ در ایران بود و چون برای يك دولت خارجی جاسوسی میکرد از مقام خود منصرف و از این کشور تبعید گردید . وی در سال ۱۸۴۵ مجدداً مراجعت نمود و قبل از ورود به خاک ایران ریش بلند و خضاب کرده‌ای گذاشت که شناخته نشود . با همان شکل و شمایل ساختگی به طهران آمد و از این جا به خراسان رفت و با محمد حسن خان سالار پسر الیهار خان آصف‌الدوله که در آن تاریخ علم طفیان برافراشته بود ملاقات کرد .

کنل دالماج از اتباع انگلیس و شغل او ابتدا طبابت بود و در جنگهای کریمه (۱۸۵۴-۵) در ردیف پزشکان نظامی به خدمت اشتغال داشت . وی پس از خاتمه جنگهای مزبور به ایران آمد و وارد خدمت نظام شد و از طهران به سمت متصدی کارخانه باروت‌سازی به مشهد مقدس رفت .

ادنوان از استقلال طلبان ایرلند است که در جوانی به همین جرم چندین بار گرفتار و زندانی شد . در فوریه ۱۸۷۹ به عنوان خبرنگار روزنامه دیلی نیوز عازم آسیای مرکزی گردید . ادنوان از طهران به مشهد مقدس رفت و از آنجا روانه مرو شد . مسافرت ادنوان روی هم رفته قریب سه سال به طول انجامید و در مراجعت به مشهد مقدس با حاج میرزا حسین خان سپهسالار (مشیرالدوله قزوینی) که در آن تاریخ والی خراسان و متولی آستان قدس رضوی بود ملاقات کرد .